

The Ottoman Embassy and the Iranian Constitutional Revolution: A Discursive Agent in the Crucible of Diplomatic Patriarchy

Majid Radfar¹

Mir-Hadi Hosseini²

Esmail Changizi³

This article aims to redefine the role of the Ottoman Embassy in Tehran during the course of the Iranian Constitutional Revolution (1906–1909 CE / 1285–1288 SH). Centering on the diplomatic reports of Hussein Hassab Efendi, the Ottoman Ambassador to Tehran, and on the five-month sheltering of the constitutionalists in the Ottoman Embassy during the period of the Minor Despotism (*Estebdad-e Saghiri*), the article examines the dual function of this institution as a discursive agent. The central research question is how the Ottoman Embassy in Tehran justified its presence and political agency in constitutional Iran through its representation of Iran and the reproduction of reform discourse, and what image of Iran, the constitutional movement, and Iranian society the Embassy's diplomatic reports convey in connection with the Ottoman state's regional policy. This article is written with the aim of redefining the role of the Ottoman Embassy in the Iranian Constitutional Revolution and is grounded in the hypothesis that the Embassy functioned as a discursive agent beyond its sheltering function: on the one hand, it engaged in the translation and transmission of modern political concepts, while on the other hand, it reproduced a patriarchal discourse by relying on pre-modern Ottoman clichés regarding the disorder and backwardness of Iran. The research method is historical-analytical, employing the theoretical framework of entangled Orientalism and critical discourse analysis. The findings indicate that the Ottoman Embassy, by simultaneously performing the roles of information dissemination, scholarly exchange, and discursive reproduction, contributed to shaping the political imagination of the constitutionalists, yet it never transcended the framework of its own imperial interests. The article emphasizes that the Embassy's dual conduct was a reflection of the crisis of identity and legitimacy in the late Ottoman Empire and of the process of entangled Orientalism

■ **Keywords:**

Iran, Qajar, Ottoman, Constitutional Revolution, Ottoman Embassy, discursive agent, diplomatic patriarchy.

¹. Ph.D. Candidate in History, Khwarazmi University, Shahriar, Iran majid.radfar@khu.ac.ir

². Associate Professor, Department of History, Khwarazmi University, Tehran, Iran hosseini@khu.ac.ir

³. Assistant Professor, Department of History, Khwarazmi University, Tehran, Iran esmail.changizi@khu.ac.ir



سفارت عثمانی در انقلاب مشروطه ایران کارگزار گفتمانی در بوته پدرسالاری دیپلماتیک

مجید رادفر^۱

میرهادی حسینی^۲

اسماعیل چنگیزی^۳

چکیده

مقاله حاضر در راستای بازتعریف نقش سفارت عثمانی در تهران طی جریان انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵-۱۲۸۸ ش. / ۱۹۰۹-۱۹۰۶ م.) نگاهی به گذشته و با محوریت گزارش‌های دیپلماتیک حسین حاسب افندی سفیر عثمانی در تهران و نیز واقعه تحصن پنج‌ماهه مشروطه‌خواهان در سفارت عثمانی در دوره استبداد صغیر کارکرد دوگانه این نهاد را به مثابه کارگزار گفتمانی به بوته آزمون می‌نهد. پرسش اصلی پژوهش آن است که سفارت عثمانی در تهران چگونه از طریق بازنمایی ایران و بازتولید گفتمان اصلاح، حضور و کنش سیاسی خود را در ایران مشروطه توجیه می‌کرد و گزارش‌های دیپلماتیک سفارت عثمانی چه تصویری از ایران، مشروطه و جامعه ایرانی ارائه می‌کنند که با سیاست منطقه‌ای دولت عثمانی پیوند یافته است. این مقاله با هدف بازتعریف نقش سفارت عثمانی در انقلاب مشروطه ایران نگاهی به مثابه و بر این فرضیه استوار است که سفارت عثمانی، فراتر از کارکردهای پناهگاهی به مثابه کارگزار گفتمانی عمل کرده است که از یک‌سو به ترجمه و انتقال مفاهیم مدرن سیاسی پرداخته و از سوی دیگر، گفتمانی پدرسالارانه را با تکیه بر کلیشه‌های پیشامدرن عثمانی در باره بی‌نظمی و عقب‌ماندگی ایران بازتولید کرده است. روش پژوهش تاریخی- تحلیلی با بهره‌گیری از چارچوب نظری شرق‌شناسی درهم‌تنیده و تحلیل گفتمان انتقادی است. یافته‌ها



تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۵/۰۶/۱۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۴/۱۵

^۱. دانشجوی دکترای رشته تاریخ دانشگاه خوارزمی، شهرری- ایران Majid.radfar@khu.ac.ir

^۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی، تهران- ایران hosseini@khu.ac.ir

^۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی، تهران- ایران esmaeil.changizi@khu.ac.ir

نشان می‌دهد که سفارت عثمانی با ایفای نقش‌های هم‌زمان اطلاع‌رسانی، تعامل علمی و بازتولید گفت‌وگویی به شکل‌دهی تخیل سیاسی مشروطه‌خواهان کمک کرد، اما هرگز از چارچوب منافع امپریالیستی خود فراتر نرفت و مقاله بر این نکته تأکید دارد که رفتار دوگانه سفارت، بازتابی از بحران هویت و مشروعیت در امپراتوری عثمانی متأخر و فرایند شرق‌شناسی در هم تنیده بوده است.

■ واژگان کلیدی:

ایران، قاجاریه، عثمانی، انقلاب مشروطه، سفارت عثمانی، کارگزار گفت‌وگویی، پدرسالاری دیپلماتیک

مقدمه

انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵-۱۲۸۸ ش./ ۱۹۰۹-۱۹۰۶ م.) در بستری از مناسبات داخلی و خارجی به غایت پیچیده شکل گرفت. این جنبش که نخستین حرکت مردمی ایران به سوی نظم‌گرایی، قانون‌محوری و مشارکت عمومی در عصر جدید محسوب می‌شود، در دوره‌ای رخ داد که امپراتوری عثمانی نیز دستخوش تحولات عمیق ساختاری و فکری بود. اصلاحات، تصویب قانون اساسی و انقلاب ترکان جوان؛ همگی نشانه‌هایی از یک دوران گذار در جهان اسلام بودند که در آن مفاهیم سنتی مشروعیت با اندیشه‌های نوین قانون، مجلس، ملت و آزادی درآمیخته شدند. در این میان، نقش‌آفرینی قدرت‌های خارجی و کارگزاران دیپلماتیکِ مقیم تهران به ویژه سفارت عثمانی به عنوان نماینده دولت همجوار و مسلمان امپراتوری عثمانی جایگاهی مهم، اما همچنان مبهم در تاریخ‌نگاری مشروطه دارد. شابلوسکایا^۱ در مقاله خود با عنوان "میان پدرسالاری و شرق‌شناسی: دیپلماسی عثمانی و جنبش مشروطه‌خواهی ایران" به درستی اشاره می‌کند که سال‌های جنبش مشروطه‌خواهی ایران جایگاه ویژه‌ای در تاریخ روابط ایران و عثمانی دارد. اندیشه مشروطه‌خواهی ایران تا حد زیادی توسط تبادلات شدید بین روشنفکران ایرانی و عثمانی و ایده اتحاد ترک- فارس که توسط چندین شخصیت عمومی در امپراتوری عثمانی مطرح شد، شکل گرفت. با این حال، او تأکید می‌کند که تاریخ‌نگاری که همبستگی انقلابی ضد امپریالیستی ایران و عثمانی را ستایش می‌کند، تمایل دارد روابط دیپلماتیک ناآرام بین تهران و استانبول را مبهم سازد (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۶۸). این تناقض میان همبستگی روشنفکری و تنش‌های دیپلماتیک همان چیزی است که مقاله حاضر در صدد تبیین آن برآمده است.

آنچه در تاریخ‌نگاری متعارف مشروطه مغفول مانده، نه صرفاً نقش دیپلماتیک سفارت عثمانی، بلکه کارکرد گفت‌وگویی آن است. سفارت عثمانی در تهران فراتر از یک نمایندگی

^۱. Shablovskaya

سیاسی، به عنوان کارگزاری گفتمانی عمل می‌کرد که هم‌زمان در دو سطح تولید معنا می‌کرد: سطح نخست، تسهیل گردش مفاهیم مدرن سیاسی میان دو کشور؛ سطح دوم، بازتولید گفتمانی مبتنی بر برتری‌جویی و پدرسالاری که ایران را به عنوان «عقب‌مانده» و «نیازمند هدایت» بازنمایی می‌کرد. شابلوسکایا این پدیده را «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» می‌نامد که در آن نخبگان عثمانی مفاهیم مدرن اروپایی را در پرتو سنت سیاسی عثمانی و حافظه تاریخی روابط با ایران بازتفسیر کردند. به عبارت روشن‌تر، سفارت عثمانی نه تنها نماینده سیاسی دولت متبوع خود بود، بلکه به عنوان «مترجم» و «مفسر» مدرنیته برای مخاطبان ایرانی و نیز «مدیر» و «ناظم» تصویر ایران برای دولت عثمانی عمل می‌کرد (۸۶۸: ۲۰۲۵، Shablovskaya).

پیشینه پژوهش

بررسی نقش سفارت عثمانی در انقلاب مشروطه ایران به سبب ماهیت چندلایه موضوع، نیازمند بهره‌گیری از منابع دسته اول معتبر و نیز آگاهی از پژوهش‌های پیشین در این حوزه است. منابع دسته اول به عنوان اسناد و مدارک برجای مانده از عصر مشروطه، امکان بازسازی دقیق‌تری از رویدادها و کنش‌های کارگزاران دیپلماتیک را فراهم می‌آورند. بر این اساس، منابع دسته اول معتبر در تاریخ مشروطه عبارتند: از *تاریخ بیداری/ایرانیان* اثر ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۴۶ش.) که شامل اسناد، تلگراف‌ها، نامه‌ها و اعلامیه‌های مربوط به دوره مشروطه است و به عنوان منبع درجه اول پژوهشگران تاریخ محسوب می‌شود. ناظم‌الاسلام در جلد سوم تاریخ بیداری ایرانیان، گزارش کاملی از تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت عثمانی در دوره استبداد صغیر ارائه می‌دهد و نقش میانجی‌گرانه سفیران عثمانی را ثبت کرده است. گزارش ناظم‌الاسلام از آن جهت اهمیت دارد که به عنوان شاهد عینی، جزئیات دقیق تحصن، تعداد متحصنین، اسامی علمای حاضر و واکنش دولت استبدادی را ثبت کرده است. محمود احتشام‌السلطنه (۱۳۶۴ش.) در کتاب *خاطرات محمود خان* علامیر اطلاعات ارزشمندی در باره روابط ایران و عثمانی دوره مشروطه ارائه داده است. او در این خاطرات به استفتای سفارت عثمانی از علمای تهران و فتوای میرزا ابوطالب زنجان و همچنین به اختلافات ایران و عثمانی بر سر حمایت از ارامنه اشاره کرده که یکی از زمینه‌های اصلی تنش میان دو دولت بود. ارزش این خاطرات در آن است که از منظر یک دیپلمات ارشد ایرانی که هم در تهران و هم در استانبول حضور داشته، روابط دو کشور را

روایت می‌کند. یحیی دولت‌آبادی (۱۳۶۲) در کتاب خود به نام: حیات یحیی به نقش سفیر عثمانی در میانجی‌گری مشروطه‌خواهان پرداخته است. همچنین به نقش خود در همراهی با انجمن سعادت استانبول برای جلوگیری از اخراج متحصنین از سفارت عثمانی اشاره کرده است. خاطرات دولت‌آبادی از آن جهت ارزشمند است که یکی از نزدیک‌ترین افراد به شمس‌الدین بیگ بوده و از جزئیات روابط شخصی و فکری میان روشنفکران ایرانی و دیپلمات‌های عثمانی آگاهی داشته است. تاریخ انقلاب مشروطه ایران از مهدی ملک‌زاده (۱۳۷۳ ش.) به تفصیل به رویدادهای مشروطه پرداخته و نقش سفارت عثمانی را در تحصن‌های مشروطه‌خواهان ثبت کرده است. او گزارش مفصلی از تحصن در سفارت عثمانی ارائه می‌دهد و به نقش انجمن سعادت و شیخ‌الاسلام عثمانی در جلوگیری از اخراج متحصنین اشاره می‌کند. افزون بر آن به نقش سفرای ایران در عثمانی به‌ویژه احتشام‌السلطنه در انتقال مفاهیم مشروطه‌خواهی اشاره کرده است. تاریخ ملک‌زاده یکی از مفصل‌ترین و مستندترین تاریخ‌های مشروطه است که با تکیه بر اسناد و مدارک متعدد، تصویری جامع از رویدادها ارائه می‌دهد. روزنامه‌های فارسی زبان اختر، حبل‌المتین و شورای امت در معرفی مفاهیم جدید سیاست، قانون، مجلس، حقوق ملت، آموزش نوین و اصلاحات اداری به جامعه ایران نقش ایفاء کردند. این روزنامه‌ها نه تنها مفاهیم مدرن را به ایران منتقل می‌کردند، بلکه تصویری از عثمانی به عنوان «الگوی اصلاح» و «حامل تمدن» ارائه می‌دادند که در شکل‌گیری ادراک مشروطه‌خواهان از عثمانی تأثیر به‌سزایی داشت. اسناد آرشیو عثمانی از دیگر منابع دست اول این حوزه به‌شمار می‌آیند. بر اساس اسناد آرشیو عثمانی، در این آرشیو بیش از یک میلیون سند در باره ایران وجود دارد که به ارتباط ایران و عثمانی در دوره‌های مختلف تاریخی مربوط است. گزارش‌های حسین حاسب افندی که در این آرشیو نگهداری می‌شود، تصویری بی‌واسطه از نگرش نخبگان متأخر تنظیمات به ایران ارائه می‌دهد. همچنین، گزارش شمس‌الدین بیگ به سلطان عبدالحمید در مورد مشروطه‌خواهی ایران، نشان‌دهنده تلاش او برای دفاع از مشروطه‌خواهان در برابر سلطان مخالف مشروطه است. این اسناد برای روشن کردن زوایای تاریک تاریخ ایران از اهمیت بسیار زیادی برخوردارند و بدون بررسی آنها کار تاریخ‌نگار کامل نخواهد بود.

افزون بر آن پژوهش‌های ثانویه متعددی در زمینه روابط ایران و عثمانی در عصر مشروطه صورت گرفته است که می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: دسته نخست، پژوهش‌هایی که بر ابعاد ژئوپلیتیک و دیپلماتیک روابط دو دولت متمرکز بوده‌اند. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان

به آثار صبری آتش (۱۲۱۳) با نام Ottoman-Iranian Borderlands: Making a Boundary, 1843-1914 اشاره کرد که به ابعاد مرزی روابط دو دولت پرداخته و نشان داده است که مرزهای ایران و عثمانی در قرن نوزدهم میلادی دستخوش دگرگونی‌های اساسی شد. آتش با تکیه بر اسناد آرشیوی عثمانی، بریتانیا و روسیه نشان می‌دهد که شکل‌گیری مرزهای مدرن ایران و عثمانی نه یک فرایند طبیعی، بلکه محصول رقابت‌های استعماری و مذاکرات دیپلماتیک پیچیده بوده است. همچنین، تورج اتابکی (۲۰۰۰) در کتاب خود با عنوان: Ethnicity and the Struggle for Power in Iran به نقش رقابت‌های منطقه‌ای در شکل‌گیری سیاست‌های عثمانی در قبال ایران پرداخته است. دسته دوم، پژوهشگرانی که بر پیوندهای فکری و فرهنگی میان روشنفکران ایرانی و عثمانی تأکید داشته‌اند، عبارتند از عبدالهادی حائری (۱۳۶۴) در کتاب *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق* به تأثیر علمای نجف بر جنبش مشروطه پرداخته و نقش مرجعیت شیعه را در مشروعیت‌بخشی به نظام مشروطه تبیین کرده است. حائری با تحلیل فتاوی آخوند خراسانی و دیگر مراجع نجف نشان می‌دهد که مشروعیت دینی نهضت مشروطه تا حد زیادی خارج از مرزهای ایران و در قلمرو عثمانی تولید شده است. فریدون آدمیت در کتاب *اندیشه‌های سیاسی در عصر قاجار* (۱۳۵۶) به نقش اصلاحات عثمانی در شکل‌گیری گفتمان ترقی‌خواهی در ایران اشاره کرده و تأثیر سفرای ایران در استانبول را مورد توجه قرار داده است. آدمیت با استناد به اسناد و مکاتبات دیپلماتیک نشان می‌دهد که سفرای ایران در استانبول به ویژه میرزا حسین خان سپهسالار، حلقه واسط انتقال مفاهیم مدرن از عثمانی به ایران بوده‌اند. احمد کسروی در کتاب *تاریخ مشروطه ایران* (۱۳۵۶) به نقش سفارت عثمانی در تحصن‌های مشروطه‌خواهان اشاره کرده، اما تحلیل گفتمانی این تعاملات را مغفول گذاشته است. دسته سوم، پژوهش‌های نسبتاً جدیدتری که به تحلیل گفتمانی روابط ایران و عثمانی پرداخته‌اند. آلیسا شابلوسکایا (۲۰۲۵) در مقاله‌ای تحت عنوان *Between Paternalism and Orientalism: Ottoman Diplomacy and the Iranian Constitutional Movement* با طرح مفهوم «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» به تحلیل گفتمان دیپلماتیک عثمانی پرداخته و نشان داده است که نخبگان عثمانی مفاهیم مدرن اروپایی را در پرتو سنت سیاسی عثمانی و حافظه تاریخی روابط با ایران بازتفسیر کردند. با این حال، او این رویکرد را به‌طور نظام‌مند در مورد سفارت عثمانی در تهران به کار نگرفته است. همچنین سلیم دیرینگیل (۱۹۹۸) در اثر خود با نام *The Well-Protected Domains: Ideology and the Legitimation of*

Power in the Ottoman Empire, 1876-1909 به تحلیل گفتمان تمدن در اواخر امپراتوری عثمانی پرداخته و نشان داده است که اصلاحات، زبان سیاسی تازه‌ای را پدید آورد که مفاهیمی چون تمدن، قانون، نظم و دولت کارآمد را به مهم‌ترین منابع مشروعیت تبدیل کرد.

شکاف عمده پژوهش‌های موجود، فقدان تحلیلی یکپارچه از کارکرد دوگانه سفارت عثمانی است. از یک سو، پژوهش‌هایی که بر جنبه‌های ژئوپلیتیک متمرکز بوده‌اند، نقش گفتمانی سفارت را نادیده گرفته‌اند؛ از سوی دیگر، پژوهش‌هایی که بر انتقال مفاهیم و شبکه‌های روشنفکری تأکید داشته‌اند، از تحلیل نهاد سفارت به عنوان کارگزار گفتمانی غافل مانده‌اند. پژوهش‌های جدیدتر به تحلیل گفتمانی پرداخته‌اند، اما این رویکرد را به‌طور نظام‌مند در مورد سفارت عثمانی در تهران به کار نگرفته‌اند. آنچه تاکنون در این حوزه مغفول مانده، تلفیق هم‌زمان دو رویکرد «تاریخ دیپلماسی» و «تحلیل گفتمان» برای فهم نقش سفارت عثمانی در تولید و بازتولید مفاهیم سیاسی و هویتی است. این مقاله، با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای در صدد پر کردن این خلأ نظری-روش‌شناختی برآمده است.

مبانی نظری پژوهش

تبیین نقش سفارت عثمانی در انقلاب مشروطه ایران مستلزم عبور از رهیافت‌های متعارف تاریخ دیپلماسی است که نمایندگی‌های سیاسی را صرفاً مجریان اراده دولت‌ها تلقی می‌کنند. چارچوب تبیینی پژوهش بر هم‌نشینی سه رهیافت نظری استوار شده که شامل نظریه «شرق‌شناسی» ادوارد سعید،^۱ مفهوم «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» آلیسا شابلوسکایا^۲ و تحلیل سلیم دیرینگیل^۳ از گفتمان تمدن در اواخر امپراتوری عثمانی (۱۹۹۸) است.

نظریه «شرق‌شناسی» ادوارد سعید و محدودیت‌های آن در روابط ایران و

عثمانی: نقطه عزیمت این چارچوب، نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید است. سعید در اثر بنیادین خود نشان داد که شرق‌شناسی نظامی معرفتی است که از رهگذر آن، «شرق» به منزله «دیگری» بازنمایی و در نتیجه، سلطه سیاسی و فرهنگی غرب مشروعیت می‌یابد (Said, 1987: 4). با وجود اهمیت بنیادین نظریه وی، انتقال مستقیم آن به روابط ایران و

^۱. Edward Said

^۲. Alisa Shablovskaya

^۳. Selim Deringil

عثمانی با محدودیت‌هایی روبرو است؛ زیرا مناسبات دو دولت، نه در قالب رابطه استعمارگر و مستعمره، بلکه در بستر همجواری تاریخی، رقابت سیاسی و اشتراکات دینی شکل گرفته بود. به همین دلیل، شابلوسکایا با اذعان به این محدودیت، مفهوم «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» را مطرح می‌کند که امکان تحلیل گفتمان عثمانی را بدون فروکاستن آن به شرق‌شناسی اروپایی فراهم می‌آورد (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۶۸). به عبارت دیگر، شابلوسکایا با این مفهوم، رویکردی بینابین اتخاذ می‌کند که هم به تأثیرات گفتمان استعماری اروپا بر عثمانی توجه دارد و هم به استمرار سنت‌های بلاغی و سیاسی بومی عثمانی و بدین‌سان از تقلیل‌گرایی نظریه‌های شرق‌شناسی کلاسیک اجتناب می‌ورزد (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۶۸-۸۷۲).

نظریه شرق‌شناسی سعید، اگر چه برای فهم روابط استعماری غرب و شرق ابزاری قدرتمند است، اما در مورد روابط ایران و عثمانی که هر دو در موقعیت «نیمه‌حاشیه‌ای» و «غیراستعماری» قرار داشتند، با چالش جدی مواجه می‌شود. عثمانی، نه یک قدرت استعماری غربی بود و نه ایران یک مستعمره تمام عیار. بنا بر این، نیاز به چارچوبی نظری بود که بتواند «هم‌زمانی» تقلید از گفتمان اروپایی و استمرار سنت‌های بومی را توضیح دهد. این دقیقاً همان چیزی است که شابلوسکایا با مفهوم «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» به آن پاسخ می‌دهد (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۶۸).

مفهوم «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» آلیسا شابلوسکایا: وی با طرح مفهوم «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» کوشیده است تا خلاء نظری موجود در کاربرد نظریه سعید برای روابط غیراستعماری را برطرف سازد. به اعتقاد او، نخبگان دیوان‌سالار عثمانی، ضمن اقتباس مفاهیم مدرن اروپایی همچون تمدن، پیشرفت، دولت، قانون و نظم، این مفاهیم را در پرتو سنت سیاسی عثمانی و حافظه تاریخی روابط با ایران بازتفسیر کردند. او تأکید می‌کند که «ماهیت درهم‌تنیده مفاهیم متأخر عثمانی و همچنین سلسله مراتب اجتماعی موجود، عوامل مهم در شکل‌گیری سیاست عثمانی در قبال ایران بودند» (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۶۸). به عبارت دیگر، آنچه در گفتمان عثمانی رخ می‌دهد، نه یک «انتقال» ساده مفاهیم از غرب به شرق، بلکه یک «ترجمه خلاقانه» و «بازتفسیر بومی» است که در آن مفاهیم مدرن در بستر سنت‌های محلی معنا می‌یابند و دگرگون می‌شوند.

مفهوم «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» بر این اصل استوار است که گفتمان‌ها هرگز در خلأ شکل نمی‌گیرند و همواره با گفتمان‌های پیشین و هم‌زمان خود در تعامل و آمیختگی

هستند. در مورد عثمانی، این درهم‌تنیدگی به گونه‌ای است که نمی‌توان به سادگی عناصر «سنتی» و «مدرن» را از یکدیگر تفکیک کرد؛ بلکه این عناصر در هم آمیخته و گفت‌وگویی جدید تولید کرده‌اند که در آن سنت به مثابه امری مدرن و نیز مدرنیته به مثابه امری سنتی بازنمایی می‌شود. به کارگیری این مفهوم در پژوهش حاضر، امکان فهم هم‌زمان دو کارکرد متضاد سفارت عثمانی را فراهم می‌آورد.

شابلوسکایا با اشاره به پیشینه خانوادگی و تحصیلی حاسب افندی نشان می‌دهد که او به نسل متأخر تنظیمات تعلق داشت؛ نسلی که برخلاف ترکان جوان به آرمان امپراتوری وفادار ماند و از اصلی‌ترین بهره‌مندان از آموزش مدرن و مناصب دیپلماتیک بود. حاسب افندی تحصیلات خود را در مدارس جدید به پایان رساند و به زبان فرانسه تسلط کامل داشت. شابلوسکایا تأکید می‌کند که «زبان فرانسه در شکل‌گیری و بیان ذهنیت‌های متأخر عثمانی از جمله حاسب افندی نقشی بنیادین داشت و بیشتر گزارش‌های او به زبان فرانسه نوشته شده‌اند» (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۶۹-۸۷۰). این نکته این نکته از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد دیپلمات‌های عثمانی نه تنها به زبان فرانسه به عنوان زبان دیپلماسی بین‌المللی تسلط داشتند، بلکه مفاهیم و چارچوب‌های فکری مدرن را نیز از طریق این زبان درونی کرده بودند. با این حال، شابلوسکایا تأکید می‌کند که این درونی‌سازی به معنای پذیرش کامل گفتمان غربی نبود، بلکه با سنت‌های بومی عثمانی در هم آمیخت و گفت‌وگویی جدید و منحصر به فرد را پدید آورد (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۶۸).

حاسب افندی را می‌توان نماد بحران هویت در امپراتوری عثمانی متأخر دانست. او در عین حال که محصول نظام آموزشی مدرن و زبان فرانسه بود، به سنت‌های خانوادگی و امپراتوری عثمانی وفادار ماند. این دوگانگی در گزارش‌های او به صورت تقابل‌های گفت‌وگویی ظاهر می‌شود. از یک سو، او از مفاهیم مدرنی چون «تمدن»، «پیشرفت» و «نظم» استفاده می‌کند و از سوی دیگر، کلیشه‌های پیشامدرن عثمانی در باره ایران مانند «بی‌نظمی»، «عقب‌ماندگی» و «فساد» را بازتولید می‌نماید؛ این دوگانگی، نه یک نقص یا تناقض، بلکه بخشی از «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» است.

شابلوسکایا با واکاوی گزارش‌های حاسب افندی سه مؤلفه اصلی «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» را برمی‌شمارد. نخست، تلفیق کلیشه‌های پیشامدرن عثمانی در باره ایران مانند «بی‌نظمی»، «عقب‌ماندگی» و «فساد» با مفاهیم مدرن اروپایی نظیر «تمدن» و «پیشرفت» را مطرح می‌کند. برای نمونه حاسب افندی با استفاده از مفهوم «چرخه ابدی تاریخ ایران»

که در واقع وارونه‌سازی «چرخه عدالت» در سنت اسلامی به‌شمار می‌رود، ایران را فاقد نظم و عدالت معرفی می‌کند. دوم، کاربرد دوگانه مفهوم «آناژشی»؛ یک‌بار در معنای مدرن اروپایی آن (برای برچسب‌زنی به مخالفان سیاسی) و بار دیگر در معنای سنتی آن (برای توصیف پدیده‌های عشایری در سیاست مرزی عثمانی). سوم، تلفیق نگرش سنتی عثمانی به شیعه با نگرانی‌های امنیتی مدرن و برداشت سکولار از سیاست (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۷۷)

این سه مؤلفه به خوبی نشان می‌دهند که گفتمان عثمانی در باره ایران، یک ساختار دوگانه دارد: در سطح اول، عثمانی با استفاده از مفاهیم مدرن، خود را «حامل تمدن» و ایران را «عقب‌مانده» معرفی می‌کند. در سطح دوم، با استفاده از سنت اسلامی (چرخه عدالت) و تجربه تاریخی خود، مداخله‌اش را مشروعیت می‌بخشد. این دو سطح، نه در تقابل با یکدیگر، بلکه در هم‌تنیدگی با هم، گفتمانی جدید تولید می‌کنند که در آن، «رسالت تمدنی» عثمانی با «وظیفه اسلامی» آن در هم می‌آمیزد.

شابلوسکایا همچنین نشان می‌دهد که حاسب افندی با چارچوب‌بندی الگوهای کهن روابط ایران و عثمانی به عنوان بخشی از رسالت تمدنی عثمانی، ارزش نمادین جدیدی به نفوذ عثمانی در ایران در نظام بین‌المللی تحت سلطه غرب بخشید. او این موضع را «امپریالیسم تقلیدی» می‌نامد که در آن عثمانی با تقلید از سیاست‌های روسیه و بریتانیا در ایران، سعی در ارتقای جایگاه نمادین خود در نظام بین‌المللی داشت. این مفهوم نشان می‌دهد که عثمانی به جای ایجاد نظمی بدیل در برابر نظم استعماری در صدد کسب جایگاهی در همان نظم و با استفاده از همان ابزارهای گفتمانی (رسالت تمدنی، نظم‌بخشی، بشردوستی) بود (Said, 1987: 74).

مفهوم «امپریالیسم تقلیدی» از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد عثمانی در نظام بین‌المللی آن دوره، یک قدرت نیمه‌حاشیه‌ای بود که نه در مرکز (اروپا) و نه در حاشیه کامل (مستعمرات) قرار داشت. این موقعیت به عثمانی امکان می‌داد تا از گفتمان استعماری برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. اما در عین حال، به دلیل همین موقعیت هرگز نمی‌توانست به طور کامل از الگوهای استعماری تقلید کند و ناچار بود آنها را با سنت‌های خود درهم‌آمیزد. این درهم‌آمیزی دقیقاً همان «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» است.

تحلیل سلیم دیرینگیل از گفتمان تمدن در اواخر امپراتوری عثمانی

سلیم دیرینگیل نیز نشان داده است که اصلاحات صرفاً به دگرگونی ساختارهای اداری و نظامی محدود نشد، بلکه زبان سیاسی تازه‌ای را پدید آورد که مفاهیمی چون تمدن، قانون،

نظم، آموزش، پیشرفت و دولت کارآمد را به مهم‌ترین منابع مشروعیت دولت عثمانی تبدیل کرد. دیرینگیل تأکید می‌کند که در این گفتمان جدید، دولت عثمانی خود را نه تنها یک قدرت سنتی، بلکه حامل تمدن و مروج نظم معرفی می‌کرد. این بازتعریف به عثمانی امکان می‌داد تا در حین حفظ هویت اسلامی-امپراتوری خود، در نظم بین‌المللی مدرن نیز جایگاهی مشروع کسب کند (Deringil, 1998: 12). همچنین وی نشان می‌دهد که گفتمان تمدن در عثمانی، صرفاً یک «تقلید» از گفتمان اروپایی نبود، بلکه یک «بازتعریف» و «بومی‌سازی» بود که در آن مفاهیم مدرن با سنت اسلامی در هم آمیختند. این درهم‌آمیختگی به عثمانی امکان می‌داد تا در عین پذیرش مفاهیم مدرن، هویت اسلامی-امپراتوری خود را نیز حفظ کند. شابلوسکایا با بهره‌گیری از این رهیافت نشان می‌دهد که حاسب‌افندی «قرن‌ها الگوهای روابط ایران و عثمانی را به‌عنوان بخشی از مأموریت تمدنی عثمانی در مورد مناطق مرزی عشایری چارچوب‌بندی کرد؛ گفتمانی که ارزش نمادین جدیدی به نفوذ عثمانی در ایران در نظام بین‌المللی تحت سلطه غرب بخشید» (Deringil, 1998: 12).

بستر تاریخی روابط ایران و عثمانی از صفویه تا آستانه مشروطه

روابط ایران و عثمانی در دوره صفویه عمدتاً بر پایه تقابل‌های ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک شکل گرفت. شابلوسکایا به درستی اشاره می‌کند که «از زمان تأسیس امپراتوری صفوی، مقامات عثمانی ایران را هم‌زمان به عنوان خطری وجودی ناشی از «دیگری» شیعی و نیز متحدی بالقوه در برابر دشمنان اروپایی می‌نگریستند و ایران را دولتی تابع در نظم بین‌المللی عثمانی به حساب می‌آوردند». هر دو سلطان و دیوان‌سالاری عثمانی اغلب به شاه ایران به عنوان شورشی علیه سلطان (باغی)^۱ اشاره می‌کردند یا او را به رعایت نکردن شریعت متهم می‌ساختند (Dressler, 2025: 151-173). این سنت گفتمانی پایه‌ای بود برای بازنمایی ایران به عنوان «دیگری» نامشروع که بعدها در قرن نوزدهم میلادی با مفاهیم مدرن «عقب‌ماندگی» و «بی‌نظمی» تلفیق شد.

با استقرار قاجارها و تضعیف نسبی قدرت مرکزی در ایران، گفتمان عثمانی در باره ایران دچار دگرگونی بنیادین شد. در این فضای جدید، ایران دیگر نه «تهدیدی اعتقادی»، بلکه «دولتی ناکارآمد» و «بیمارگونه» توصیف می‌شد. شابلوسکایا نقل می‌کند که منیف پاشا

۱. باغی در زبان عربی و ترکی عثمانی به معنای شورشی، طاغی و کسی که بر ضد حاکم شرعی قیام کرده است.

سفیر عثمانی در تهران، در سال ۱۲۵۲ ش. / ۱۸۷۳ م.) یادداشت کرده بود که: «این سرزمین‌ها فراتر از آن چیزی است که از نظر بدی اداره شدن می‌توان تصور کرد» (Shablovskaya, 876: 2025). او در نامه‌ای دیگر تصریح کرده بود: «در استانبول تصور می‌کنند که ایران دارای دولتی است [...] آنها نمی‌فهمند که آنچه در اینجا می‌بینید، دقیقاً برعکس آن چیزی است که هست» (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۷۲). شابلوسکایا تأکید می‌کند که «مفهوم یک حاکم فرودست و سرکش که برای توصیف دیگری شیعی به کار می‌رفت، با مفهوم یک دولت ناکارآمد که قادر به هیچ تلاش متمرکزسازی قابل توجهی نیست، جایگزین شد» (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۶۵). این تغییر گفتمانی، بیانگر تحولی بنیادین در نگرش عثمانی به ایران است؛ از یک «تهدید وجودی» به یک «فرصت برای مداخله» که با گفتمان مدرن «رسالت تمدنی» مشروعیت می‌یافت.

این تغییر گفتمانی از «دیگری شیعی» به «دولت بیمار» را باید نقطه عطفی در روابط ایران و عثمانی دانست. عثمانی با بازتعریف ایران از «تهدید» به «فرصت»، زمینه گفتمانی مداخله خود را فراهم آورد. در این بازتعریف، عثمانی خود را به عنوان «دولتی متمدن» و «نظم‌بخش» در برابر ایران «بی‌نظم» و «عقب‌مانده» قرار داد. این تقابل دوتایی (تمدن/ بربریت، نظم/ هرج و مرج، پیشرفت/ عقب‌ماندگی) دقیقاً همان ساختار گفتمانی بود که شرق‌شناسی اروپایی نیز بر آن استوار بود، با این تفاوت که در گفتمان عثمانی، این تقابل در قالبی اسلامی و با ارجاع به مفاهیمی چون عدالت، شریعت و خلافت بازتولید می‌شد. این فرایند، مصداق عینی «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» است که شابلوسکایا از آن سخن می‌گوید. (Shablovskaya, 2025: 868).

پس از سه سده نبرد، روابط ایران و عثمانی از انعقاد معاهده اول ارزورم در سال ۱۲۲۸ ق. / ۱۸۲۳ م.) وارد مرحله جدیدی شد. در مقدمه این معاهده از «دولتین اسلامتین» و ضرورت برقراری صلح و صفوت بین آنها سخن رفته است که برای نخستین بار ایران به مثابه واحدی سیاسی با هویت شیعی در قلمرو جهان اسلام به رسمیت شناخته شد (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۴۴). این به رسمیت‌شناسی، گرچه در سطح گفتمانی رخ داد، اما زمینه‌ساز نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز و تعامل دیپلماتیک در قرن نوزدهم میلادی شد، هر چند که این تعامل همواره با رقابت‌های ژئوپلیتیک و اختلافات مرزی همراه بود.

نقش دیپلماتیک سفارت عثمانی شمس‌الدین بیگ و زمینه‌های تحصن

محمد شمس‌الدین بیگ از سال ۱۳۲۶-۱۳۱۳ق. / ۱۹۰۸-۱۸۹۴م. سفیر کبیر عثمانی در ایران بود. او قریب به ۱۳ سال در مقام سفیر کبیر عثمانی در تهران حضور داشت که نشان‌دهنده جایگاه بالای او در میان سفرای دیگر کشورهاست (حضرتی، ۱۳۸۹: ۲۳۱). شمس‌الدین بیگ به زبان‌های ترکی، فارسی، عربی و فرانسه تسلط داشت و با آزادی‌خواهان و روشنفکران ایرانی رابطه بسیار دوستانه‌ای داشت (اتحادیه، ۱۳۷۳: ۴۱۰). این روابط دوستانه، او را به یکی از مهم‌ترین حامیان مشروطه‌خواهان در میان سفرای خارجی تبدیل کرد و به سفارت عثمانی وجهه‌ای متمایز از دیگر سفارتخانه‌های خارجی در تهران بخشید.

در سال ۱۳۲۳ق. / ۱۹۰۵م. هم‌زمان با بست‌نشینی گسترده علما، تجار و طلاب در حرم حضرت عبدالعظیم، مشروطه‌خواهان به دنبال راهی برای انتقال مطالبات خود به مظفرالدین شاه بودند. یحیی دولت‌آبادی پیشنهاد کرد که از آشنایی خود با شمس‌الدین بیگ استفاده کند. دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد: «سفیر کبیر عثمانی شمس‌الدین بیگ از مردمان آگاه خیرخواه است. سال‌هاست در ایران مأمور سیاسی دولت عثمانی است و در این مدت که در طهران است هر وقت خدمتی به دولت و ملت ایران از دستش برآمد، دوستانه اقدام کرده است» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۸۷). شمس‌الدین بیگ عریضه متحصنان را به مشیرالدوله وزیر امور خارجه ایران رساند و او آن را به مظفرالدین شاه ارائه داد. این اقدام، نقش سفارت عثمانی را به عنوان پل ارتباطی میان مشروطه‌خواهان و دربار قاجار تثبیت کرد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳: ۸۷).

شمس‌الدین بیگ به آقا سید محمد طباطبایی پیغام داد که در صورتی که امکان داشت و مانعی در میان نبود، لفظ «عدالتخانه» را به عریضه مطالبات متحصنان بیفزایند؛ چه آنکه این واژه می‌توانست خواسته‌های ایشان را در قالبی پذیرفتنی‌تر برای دربار قاجار عرضه کند و از شدت تقابل بکاهد. «هر آینه می‌آدم و پای شما را می‌بوسیدم چه آنچه خواهید در این لفظ مندرج است» (حضرتی، ۱۳۸۹: ۲۳۴). این نامه یک کنش گفتمانی بود که از طریق آن، سفیر عثمانی خود را در موقعیت هم‌سو با مشروطه‌خواهان بازنمایی می‌کرد. شمس‌الدین بیگ گزارشی از تحولات مشروطه‌خواهی برای سلطان عبدالحمید تهیه کرد که در آن سعی نمود از جریان‌های مشروطه‌خواهی دفاع کند، اما با توجه به اینکه مخاطب گزارش، سلطان عبدالحمید دوم است، گزارشگر تلاش می‌کند منویات خود را در قالب منافع دولت عثمانی بیان کند (اتحادیه، ۱۳۷۳: ۴۱۰). سرانجام عبدالحمید در ۲۴ رجب ۱۳۲۶ق. / ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۸م. شمس‌الدین بیگ را عزل و به جای او، نصوحی بیگ را که شخصی مستبد و مخالف مشروطه بود، به عنوان سفیر کبیر عثمانی به تهران اعزام کرد (حضرتی، ۱۳۸۹: ۲۰۳). این

عزل، نشان‌دهنده نگرانی سلطان از گسترش نفوذ مشروطه‌خواهان و نیز محدودیت‌های کنشگری فردی سفرا در چارچوب سیاست رسمی عثمانی بود.

شمس‌الدین بیگ نماد سفیر دوسویه است. از یک سو، او نماینده رسمی دولتی بود که با ایران در رقابت و گاه تعارض داشت و از سوی دیگر، با شبکه‌های روشنفکری و مشروطه‌خواه ایران ارتباط نزدیک داشت و از آنان حمایت می‌کرد. این دوگانگی، او را به کارگزار گفتمانی ممتازی تبدیل کرد که می‌توانست میان دو جهان-جهان رسمی سیاست و جهان غیررسمی روشنفکری-پل بزند. عزل او توسط عبدالحمید و جایگزینی‌اش با نصوحی بیگ مخالف مشروطه، نشان‌دهنده آن است که این دوگانگی بیش از آنکه ناشی از سیاست رسمی عثمانی باشد، محصول کنشگری فردی شمس‌الدین بیگ و شبکه‌های غیررسمی بود. با این حال، حتی این کنشگری فردی نیز در چارچوب منافع امپراتوری عثمانی قابل تفسیر است؛ حمایت از مشروطه‌خواهان در شرایطی که دولت عثمانی با مشکلات داخلی مواجه بود، می‌توانست به عنوان اهرم فشاری در برابر دولت قاجار و همچنین به عنوان نمایش بزرگواری و حیثیت عثمانی در جهان اسلام عمل کند. این دوگانگی، بازتابی از همان درهم‌تنیدگی معرفتی است که شابلوسکایا از آن سخن می‌گوید: هم‌زمان بودن گفتمان مدرن اصلاح (حمایت از مشروطه) و گفتمان سنتی پدرسالاری (حفظ حیثیت امپراتوری) به گونه‌ای که این دو گفتمان، نه در تقابل با یکدیگر، بلکه در آمیختگی با هم، کنش‌های سیاسی شمس‌الدین بیگ را شکل می‌دادند (کرمانی، ۱۳۴۶: ۳۹۴؛ ۸۶۸: ۲۰۲۵: Shablovskaya).

تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت عثمانی رویدادی در بوته پدرسالاری دیپلماتیک

واقعۀ تحصن عده‌ای از مشروطه‌خواهان در سفارت عثمانی از وقایع مهم دوره استبداد صغیر است. این حادثه در ۲۶ ذی‌القعدة سال ۱۳۲۶ ق. ۲۰/ دسامبر ۱۹۰۸ م. شش ماه پس از به‌توب‌بستن مجلس شورای ملی و از بین بردن اصول مشروطه توسط محمدعلی شاه و استقرار حکومت استبدادی رخ داد و تا ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ق. ۱۴ ژوئیه ۱۹۰۹ م. که با خروج آخرین نفرات از سفارت، تحصن عملاً به پایان رسید، قریب پنج ماه به طول انجامید (شریف‌کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۴۱؛ صالح، ۱۳۶۷: ۲۶۷).

جماعتی از مشروطه‌خواهان جهت مبارزه با محمدعلی شاه و اعاده مشروطیت، تحت زعامت دو روحانی مشروطه‌خواه، صدرالعلماء و میرزا سید محمد امام که پس از برقراری مشروطه، امام جمعه تهران شده بود، در سفارت عثمانی متحصن شدند. گروه مزبور که در

وهله نخست به صد و پنجاه تن می‌رسیدند، با استفاده از فرصت و روحیه نصوحی بیگ سفیر جدید عثمانی در تهران روانه ساختمان تابستانی سفارت عثمانی شدند (صالح، ۱۳۶۷: ۲۶۷). گروهی دیگر از آزادیخواهان هم در معیت آقا سید علی آقا و آقا سید جمال افجه‌ای به شاه عبدالعظیم رفتند و مستدعی مشروطیت شدند. دیری نگذشت که عده پناهندگان به سیصد نفر رسید که در میان آنها حاج شیخ عبدالحسین کنی و آقا سید مهدی طباطبائی که از علمای سرشناس تهران بودند، حضور داشتند (کرمانی، ۱۳۴۶: ۳۹۴).

باغشاه که مقر حکومت استبدادی محمدعلی شاه بود، مراتب نارضایتی خود را از سفارت عثمانی اعلام کرد و سفارت نیز مواقع را به باب‌عالی مخابره کرد. همین که سلطان عبدالحمید از ماجرا مطلع شد، بسیار برآشفته و به صدراعظم دستور داد که موضوع را در هیأت دولت مطرح و به یک نحو که مخالف با حیثیت دولت عثمانی نباشد، پناهندگان را از سفارت عثمانی بیرون کنند (کرمانی، ۱۳۴۶: ۳۹۵). واکنش خشم‌آلود عبدالحمید نشان‌دهنده نگرانی او از پیامدهای بین‌المللی این رویداد و نیز ترس از گسترش الگوی مشروطه‌خواهی به درون مرزهای عثمانی بود.

نقش انجمن سعادت و شیخ‌الاسلام عثمانی

انجمن سعادت استانبول از قصد دولت عثمانی آگاه شده و در صدد جلوگیری برآمد. یحیی دولت‌آبادی به سبب آشنایی که با موسی کاظم افندی، شیخ‌الاسلام عثمانی داشت، به ملاقات ایشان می‌رود و با بیان اینکه متحصنین به سفارت یک دولت اسلامی پناه آورده‌اند و دور از رسم مسلمانی است که آنها را اخراج کنند، از شیخ‌الاسلام می‌خواهد تمام توان خود را به کار بندد تا مانع این کار شود. شیخ‌الاسلام نیز قول می‌دهد آنچه در توان دارد، برای جلوگیری از اخراج ایرانیان به کار برده و اینگونه در جلسه دولت، تهدید شیخ‌الاسلام و استدلال او برای پناه دادن به ایرانیان جهت حفظ حیثیت امپراتوری عثمانی، دولت عثمانی را مجاب کرد تا از اخراج ایرانیان از سفارت چشم‌پوشی کند (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۹۸۰). به دنبال آن، سفارت عثمانی در تهران متعذر شد که «مهمان را نمی‌شود از خانه بیرون کرد، اگر حرفشان ناحساب است، جواب بدهید، اگر حساب است حقوقشان را بدهید» (عین‌السلطنه، ۱۳۷۱: ۲۲۵۷/۳). این مداخله نشان‌دهنده وجود شبکه‌های غیررسمی و فرادولتی میان روشنفکران و علمای دو کشور بود که می‌توانستند در مواقع بحرانی بر تصمیمات رسمی دولت‌ها تأثیر بگذارند.

پس از ماه‌ها مذاکره و با وساطت سعدالدوله وزیر خارجه در ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ق. / ۲۶ مارس ۱۹۰۹ و. چهارتن از متحصنین به عنوان نمایندگی حضور سعدالدوله رفته و با ایشان مذاکره کردند و قرار بر این شد که دستخطی صادر شود که هتک حرمت مشروطیت و مشروطه‌خواهان نشود و تأمین جانی و مالی متحصنین تضمین گردد. به دنبال توافقات حاصله، متحصنین به تدریج از سفارت خارج شدند و تا ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ق. / ۱۴ ژوئیه ۱۹۰۹ م. تمامی متحصنین از سفارت خارج شدند (بشیری، ۱۳۶۷: ۶۷).

تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت عثمانی یک اقدام نمایشی با لایه‌های متعدد معنایی بود که در چارچوب «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» قابل تحلیل است. در سطح اول، این تحصن یک کنش سیاسی- مبارزاتی برای اعاده مشروطه بود. در سطح دوم، انتخابی راهبردی بود که نشان‌دهنده ادراک مشروطه‌خواهان از عثمانی به عنوان حامی طبیعی و هم‌کیش بود؛ ادراکی که تا حد زیادی برساخته گفتمان اتحاد اسلام و مطبوعات فارسی‌زبان استانبول بود. در سطح سوم، این تحصن یک اقدام گفتمانی بود که از طریق آن مشروطه‌خواهان عثمانی را به عنوان داور و مرجع در اختلاف خود با محمدعلی شاه معرفی می‌کردند. اما از سوی دیگر، دولت عثمانی نیز از این تحصن برای بازنمایی خود به عنوان قدرتی بزرگ و حامی مسلمانان بهره برد. شابلوسکایا به درستی اشاره می‌کند که سفارت عثمانی با پذیرش متحصنین، بر جنبه انسانی دخالت عثمانی- اعطای پناهندگی (بست) به انقلابیون ایرانی- به عنوان اثبات جایگاه قدرت بزرگ امپراتوری تأکید می‌کرد. به عبارت دیگر، تحصن در سفارت عثمانی یک میدان گفتمانی بود که در آن هم مشروطه‌خواهان و هم دولت عثمانی از سرمایه‌های نمادین خود (اسلام، برادری و حمایت) برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کردند. این هم‌زمانی منافع دقیقاً همان چیزی است که پدرسالاری دیپلماتیک را شکل می‌دهد: طرف قوی‌تر (عثمانی) با ارائه خود به عنوان حامی و خیرخواه در عمل قدرت خود را بازتولید می‌کند. این دوگانگی، بازتابی از همان درهم‌تنیدگی معرفتی است که شابلوسکایا از آن سخن می‌گوید: عثمانی در عین حال که خود را هم‌کیش و برادر ایرانیان معرفی می‌کرد، از گفتمان تمدن و نظم برای توجیه حضور و مداخله خود بهره می‌گرفت (Shablovskaya, 2025: 881).

استفثای سفارت عثمانی از علمای تهران و بهره‌برداری گفتمانی از فتواها

یکی از ابعاد مهم و کمتر بررسی‌شده نقش سفارت عثمانی در بحران‌های سیاسی ایران، اقدام به استفثای از علمای تهران در مورد مشروعیت حمایت از مخالفان دولت بود. بر اساس اسناد تاریخی، سفارت عثمانی در بحبوحه‌ی تحصن، بنا به دستوری که از عثمانی آمده بود،

استفتایی از علمای تهران کرد به این مضمون که: «اگر از اتباع غیرکُسلم^۱ یک دولت و مملکت مسلمان بر دولت و حکومت خود یاغی شده و فتنه‌جویی نمایند و دولت مسلم دیگر، در عوض مُعَادَاة با آن دولت مُعَادَاة با آن اتباع غیرکُسلم نماید، چه حکمی در شرع بر آن دولت خواهد بود؟» (افشار، ۱۳۶۴: ۵۳۲؛ کرمانی، ۱۳۴۶، ۲۸۷). میرزا ابوطالب زنجانی در پاسخ فتوا داده بود که «عدم اطاعت از آن دولت مسلم که با اتباع غیرمسلم دولت مسلمانان همجواری مُعَادَاة می‌کند، جایز است» (افشار، ۱۳۶۴: ۵۳۲).

با این حال، پیش از آنکه کار بالا بگیرد، با پادرمیانی یحیی دولت‌آبادی و عده‌ای دیگر، عواقب وخیم چنین فتوایی به بهیبهانی گوشزد شد و او به سفارت عثمانی رفت و فتوایش را پس گرفت (افشار، ۱۳۶۴: ۵۳۴). در پس‌زمینه این استفتاء، اختلافات دیرپای ایران و عثمانی بر سر حمایت از ارامنه مقیم عثمانی قرار داشت. عثمانی‌ها از ۲۵ سال قبل از انقلاب مشروطه ایران به قتل و آزار ارامنه ساکن کشور خود پرداخته بودند و مشخصاً بهانه عثمانی‌ها مربوط به پناه دادن و حمایتی بود که از پرنس داویدان و ارشاک خان و برادران و خانواده آنها از سوی دربار ایران به عمل آمده بود. ارشاک خان لقب مؤدب‌السلطان گرفت و با رجال و ادیان دربار رفت و آمد پیدا کرد. علاوه بر این، سیصد خانوار از ارامنه فراری عثمانی در ارومیه، تبریز، سلماس و دیگر نواحی آذربایجان اقامت گزیدند (افشار، ۱۳۶۴: ۵۵۱). هدف عثمانی‌ها از این فتوا، تهیه مستمسک و بهانه‌ای برای تجاوز به مناطق شمال غربی ایران بود.

استفتای سفارت عثمانی از علمای تهران یک کنش گفتمانی هوشمندانه با سه کارکرد بود که در چارچوب نظری شابلوسکایا قابل تحلیل است. کارکرد نخست، مشروعیت‌بخشی دینی به پناه‌دهی خود بود؛ با طرح مسئله‌ای شرعی و گرفتن فتوا از علمای صاحب‌نفوذ تهران، سفارت عثمانی درصدد بود تا پناه‌دهی خود را نه یک اقدام سیاسی، بلکه یک وظیفه شرعی بازنمایی کند. این کارکرد، نشان‌دهنده استفاده ابزاری از سنت دینی در چارچوبی مدرن است که شابلوسکایا آن را «درهم‌تنیدگی» می‌نامد. کارکرد دوم، تولید بهانه برای مداخله بود؛ با توجه به اختلافات ایران و عثمانی بر سر ارامنه، این فتوا می‌توانست به عنوان ابزاری برای فشار بر دولت ایران و توجیه حضور نظامی عثمانی در مناطق مرزی استفاده شود. این کارکرد، نشان‌دهنده «امپریالیسم تقلیدی» عثمانی است که شابلوسکایا از آن سخن می‌گوید. کارکرد سوم، تقسیم صفوف علمای ایران بود؛ با گرفتن فتوا از یک بخش از علمای تهران و ایجاد اختلاف میان آنان، سفارت عثمانی در صدد بود تا وحدت جبهه

۱. اتباع غیر مسلمان

علمای مشروطه‌خواه را بشکند. این تحلیل نشان می‌دهد که سفارت عثمانی، فراتر از یک نهاد دیپلماتیک به عنوان یک کارگزار گفتمانی عمل می‌کرد که از مفاهیم دینی برای اهداف سیاسی بهره می‌برد. این رفتار، مصداق عینی «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» است که در آن، سنت دینی و مدرنیته سیاسی در هم آمیخته و گفتمانی جدید تولید می‌کنند (Shablovskaya, 2025: 881).

حسین حاسب افندی: تحلیل عمیق گفتمان پدرسالارانه در قالبی مدرن

پس از عزل شمس‌الدین بیگ و در فضایی که انقلاب مشروطه و سپس استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس، روابط ایران و عثمانی را به شدت ملتهب کرده بود، حسین حاسب افندی در سال ۱۳۲۷ ق. / ۱۹۰۹ م. به عنوان سفیرکبیر عثمانی به تهران اعزام شد و تا سال ۱۳۳۱ ق. / ۱۹۱۲ م. در این سمت باقی ماند (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۶۹). شابلوسکایا با تفصیل به پیشینه خانوادگی و تحصیلی حاسب افندی پرداخته است. او در خانواده‌ای مرفه و نامدار در ۲۳ اکتبر ۱۸۵۲ به دنیا آمد. برادرش صفوت بیگ آتابینن، افسر عالی‌رتبه و نخستین مسلمانی بود که رهبری ارکستر امپراتوری عثمانی را برعهده گرفت. وی تأکید می‌کند که «این شرایط خانوادگی ممتاز، احتمالاً به حس برتری فرهنگی حاسب افندی و احساس تعلق او به جامعه‌ای بسته که هم با ثروت نیاکانی و هم با آموزش مدرن تعریف می‌شد، کمک کرده است» (Shablovskaya, 2025: 869).

حاسب افندی به نسل متأخر تنظیمات تعلق داشت؛ نسلی که برخلاف ترکان جوان به آرمان امپراتوری وفادار ماند و از اصلی‌ترین بهره‌مندان از آموزش مدرن و مناصب دیپلماتیک بود (۳۴-۳۰: Gürpınar, ۲۰۱۴). او تحصیلات خود را در مدارس جدیدی چون مکتب سلطانی گالاتاسرای (تأسیس ۱۸۶۸ م.) به پایان رساند و به زبان فرانسه تسلط کامل داشت. شابلوسکایا تأکید می‌کند که «زبان فرانسه در شکل‌گیری و بیان ذهنیت‌های متأخر عثمانی از جمله حاسب افندی نقشی بنیادین داشت و بیشتر گزارش‌های او به زبان فرانسه نوشته شده‌اند» (Shablovskaya, 2025: 868).

گفتمان پدرسالارانه در گزارش‌های حاسب افندی

هنگامی که حاسب افندی در سال ۱۲۸۸ ش. / ۱۹۰۹ م. به ایران رسید، روابط ایران و عثمانی به دلیل اشغال مناطق غربی ایران به شدت متشنج بود. دولت مشروطه در تهران با ناآرامی‌های استانی و بحران اقتصادی ناشی از جنگ داخلی دست به گریبان بود که منافع

تجاری عثمانی را نیز به خطر انداخته بود. شابلوسکایا به درستی اشاره می‌کند که «ناامنی حاکم بر مسیر شیراز- اصفهان و همچنین حملات مستمر کردها به کاروان‌های عثمانی در مسیر بغداد- کرمانشاه به ویژه برای تجارت عثمانی در ایران زیان‌آور بود» (آرشیو دولتی نخست‌وزیری عثمانی- ۱۹۱۱ - ۳۵-۶۷۴ HR.SYS-م). بنا بر این، جای تعجب نیست که حاسب افندی برای دولت تحت سلطه بختیاری‌ها همدلی نداشت و نخبگان حاکم را حزب تروریست می‌خواند (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۷۳).

تأملات او در باره فساد نخبگان ایرانی و ناآمادگی جامعه ایران برای حکومت مشروطه، ترکیبی از نقد دیرپای عثمانی بر حاکمان ایرانی با استدلال‌های مدرن علمی در باره عقب‌ماندگی عشایر بود. شابلوسکایا نقل می‌کند که حاسب افندی در یکی از گزارش‌های خود نوشته بود: «برای کسانی که این کشور را می‌شناسند، جدی گرفتن آنچه افکار عمومی خوانده می‌شود دشوار است، در حالی که خود نخبگان کاملاً فاقد نظر و اصل هستند [...] آشوب داخلی‌ای که توسط سه میلیون عشایر برقرار است، یعنی حدود یک‌سوم جمعیتی که در برابر هر قانونی سرسخت هستند و فساد و طمع موروثی رهبران آن بزرگترین دشمنان ایران هستند» (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۷۳).

حاسب افندی در گزارش‌های خود از چرخه ابدی تاریخ ایران و مشکلات مزمن آن سخن می‌گوید و در یکی از گزارش‌های خود تصریح می‌کند: «مشکلاتی که در اینجا رخ می‌دهند از ماهیتی مزمن برخوردارند و با توجه به شرایط اجتماعی که قرن‌ها تغییر نکرده، برای پیش‌بینی آنها نیازی به دانشمند بزرگی نیست. این چرخه ابدی تاریخ ایران است، پیش و پس از مشروطه که عمدتاً تنها ابزاری جدید برای اخاذی و استثمار توده‌های ساکن است» (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۷۳).

شابلوسکایا به درستی نشان می‌دهد که «چرخه ابدی» و «اخاذی و استثمار» را می‌توان تصویر وارونه «چرخه عدالت» در سنت اسلامی دانست. در نظریه «چرخه عدالت»، حاکم عادل با تأمین رفاه رعایا به ویژه دهقانان، درآمد کافی برای حفظ ارتش و دفاع از ایمان اسلامی دارد (Darling, ۲۰۰۸: ۱۲-۳۱). حاسب افندی با وارونه‌سازی این گفتمان، ایران را جامعه‌ای فاقد چرخه عدالت معرفی می‌کند و بدین‌سان، مداخله عثمانی را نه تنها مداخله‌ای خارجی، بلکه اقدامی تمدنی و نظم‌بخش بازنمایی می‌نماید. شابلوسکایا تأکید می‌کند که «تأملات حاسب افندی در باره فساد نخبگان ایرانی و ناآمادگی جامعه ایران برای حکومت مشروطه، آمیخته‌ای از نقد دیرپای عثمانی علیه حاکمان ایرانی و استدلال‌های مدرن به ظاهر

علمی در عقب‌ماندگی عشایر بود (آرشیو دولتی نخست‌وزیری عثمانی - ۴۵-۶۷۳- HR.SYS- ۱۹۱۰م). این وارونه‌سازی یک کنش گفتمانی بسیار هوشمندانه است: با استفاده از مفهومی آشنا در سنت اسلامی (چرخه عدالت) و وارونه‌سازی آن، حاسب‌افندی مشروعیتی دینی به نقد خود از ایران می‌بخشد. او نمی‌گوید که ایران عقب‌مانده است (چیزی که ممکن است به‌عنوان نگاهی غربی تلقی شود)، بلکه می‌گوید که ایران فاقد چرخه عدالت است (چیزی که در سنت اسلامی، یک نقص اساسی محسوب می‌شود). بدین‌سان، مداخله عثمانی نه تنها مداخله‌ای خارجی، بلکه اقدامی تمدنی و نظم‌بخش بازنمایی می‌شود که در راستای احیای عدالت در ایران است. این تلفیق سنت و مدرنیته، دقیقاً همان «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» است که شابلوسکایا از آن سخن می‌گوید (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۷۳).

برای تأکید بر ضعف دولت ایران، حاسب‌افندی به طور منظم به مفهوم آنارشی متوسل می‌شد که در مکاتبات دیپلماتیک عثمانی دو مفهوم متفاوت داشت. شابلوسکایا این دو کاربرد را به تفصیل بررسی کرده است. در کاربرد اول، آنارشی بازتاب مفهوم اروپایی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی از آنارشیسم بود که مفاهیم بی‌قانونی، ماجراجویی و تروریسم را در برمی‌گرفت. حاسب‌افندی عمداً بر جنایت‌آمیز بودن کسانی که در ناآرامی‌های اجتماعی ایران دست داشتند و نیز ملیت خارجی آنان تأکید می‌کرد: «در واقع، تقریباً همه توطئه‌گران، تروریست‌ها و سایر مخلان نظامی که ایران را آلوده کرده‌اند، هراس‌افکنی می‌کنند و هرج‌ومرج را در آنجا حفظ می‌کنند، از اقبشار فروملیه مردم همسایه، مجرمان عادی، انقلابیون، ماجراجویان درجه پائین، فراری از زندان‌های روسیه یا عثمانی هستند. حضور آنان اغلب برای دولت سرزمینی به اندازه مأموریت‌هایی که به آن تعلق دارند، مایه شرمساری است» (آرشیو دولتی نخست‌وزیری عثمانی: ۱۹۱۱: ۸۵-۶۷۳- HR.SYS). کاربرد کمی متفاوت از واژه آنارشی را می‌توان در گزارش‌های کنسولی عثمانی از غرب ایران یافت؛ جایی که مقامات محلی از زمان شروع انقلاب مشروطه با مشکل ناآرامی‌های عشایری دست‌وپنجه نرم می‌کردند. گزارش‌های عثمانی نوشته‌شده در آن دوره از واژه آنارشی برای توصیف ائتلاف‌های عشایری در حال تغییر در منطقه مرزی استفاده می‌کردند که پدیده‌ای کهن در سیاست مرزی عثمانی بود (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۷۴-۸۷۵).

این تمایز دوگانه در کاربرد آنارشی یکی از بارزترین مصادیق «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» است که شابلوسکایا به آن پرداخته است. از یک سو، حاسب‌افندی از مفهومی مدرن و اروپایی (آنارشیسم) برای برچسب‌زنی به مخالفان سیاسی ایران استفاده می‌کند و آنان را

به عنوان تروریست و ماجراجو بازنمایی می‌نماید. این برجسب‌زنی، هماهنگ با گفتمان امنیتی- استعماری اروپا در آن دوره است که هر گونه مخالفت با نظم موجود را آنارشیزم می‌نامید. از سوی دیگر، در گزارش‌های کنسولی، آنارشی به پدیده‌ای کهن (ائتلاف‌های عشایری) اطلاق می‌شود که ریشه در سنت دیرپای مدیریت مرزهای عثمانی دارد. شابلوسکایا تأکید می‌کند که «پذیرش چنین اصطلاحاتی بخشی از جرم‌انگاری تدریجی کوچ‌نشینی بود که با گفتمان مأموریت تمدنی عثمانی در مورد کردها همسو بود» (Shablovskaya, 2025: 888-887). این دو کاربرد نشان می‌دهد که حاسب افندی با یک مفهوم دوگانه سر و کار دارد: یک مفهوم مدرن برای مخالفان سیاسی و یک مفهوم سنتی برای عشایر. این دوگانگی نشان می‌دهد که گفتمان عثمانی، نه صرفاً تقلیدی از غرب و نه صرفاً تداوم سنت، بلکه درهم‌تنیده‌ای از هر دو است که شابلوسکایا آن را به خوبی شناسایی کرده است (Darling, 2008: ۱۲-۳۱).

افزون بر مفهوم عشایر، دین جایگاه قابل توجهی در ادراک عثمانی از انقلاب مشروطه ایران داشت. شابلوسکایا به درستی اشاره می‌کند که «سکولاریسم ترکان جوان اغلب به عنوان یکی از دلایل اصلی بدگمانی عثمانی به انقلاب ایران ذکر می‌شود. با این حال، هم سیاست عثمانی و هم گفتمان همراه آن بازتاب‌دهنده نگرش‌های پیشین عثمانی نسبت به شیعیان بود» (Shablovskaya, 2025: 879-881). در طول سده نوزدهم میلادی، استانبول با موجی از شیعه‌شدن در عراق عثمانی مواجه شد که ناشی از مهاجرت گسترده قبایل بدوی، ظهور وهابیت، تغییرات جریان فرات و سیاست یکجانشین‌سازی عثمانی بود (Nakash, 1994: 45-67). شابلوسکایا بر این باور است که نگرش حاسب افندی به روحانیون شیعه، تلفیقی از سه مؤلفه بود که هر یک نشان‌دهنده درهم‌تنیدگی گفتمان عثمانی است: سنت دیرپای عثمانی در توصیف تعصب غیرعقلانی شیعیان، نگرانی‌های امنیتی ناشی از گسترش تشیع در عراق عثمانی و برداشت سکولار از سیاست که عمدتاً برای سنین محفوظ بود. در نوامبر ۱۹۱۰م. حاسب افندی به جلسه اسلام دوستانه در استانبول نوشت: «به شدت معتقدم که بیشتر اقدامات و حرکات آنها [مجتهدان] که تأثیرات گسترده‌ای دارد، از توجه ما دور نمی‌ماند که برخی از آنها می‌توانند به ضرر ما باشند. ما همچنین نباید از این واقعیت غافل شویم که خود ما تعداد زیادی از رعایای شیعه داریم که این مجتهدان می‌توانند هر کاری که می‌خواهند با آنها بکنند» (Darling, 2008: 15). نگرش حاسب افندی به شیعه، نشان‌دهنده دوگانگی عمیق در سیاست عثمانی است که شابلوسکایا به تفصیل به آن پرداخته است. از

یک سو، عثمانی به عنوان یک دولت سنی، همواره شیعه را به عنوان «دیگری» و تهدید می‌نگریست. این نگاه، ریشه در سه قرن منازعه صفوی-عثمانی داشت و در سنت بلاغی عثمانی به خوبی تثبیت شده بود. از سوی دیگر، با گسترش تشیع در عراق عثمانی و افزایش نفوذ مجتهدان شیعه بر جمعیت شیعی خود، عثمانی ناگزیر بود با این واقعیت جدید کنار بیاید. شابلوسکایا تأکید می‌کند که «تمایزی که حاسب‌افندی بین عاملیت دینی و سیاسی قائل می‌شود، نشان از برداشت سکولار او از سیاست دارد که عمدتاً برای سنیان محفوظ بود. (Shablovskaya, 2025: 877)». اگر چه او پیش‌تر ایدئولوژی پان‌اسلامیسم عثمانی را در قفقاز ترویج کرده بود، حاسب‌افندی نسبت به جلسه اسلام‌دوستانه در استانبول ابراز بدگمانی کرد» (Nakash, 1994:65-67). این تفکیک، خود نشان‌دهنده برداشت سکولار از سیاست بود که ریشه در مدرنیته اروپایی داشت. به عبارت دیگر، حاسب‌افندی با زبان سکولار (تفکیک دین و سیاست) در صدد مهار یک پدیده دینی (نفوذ مجتهدان) بود. این تناقض، بار دیگر «درهم‌تنیدگی» گفتمان عثمانی را نشان می‌دهد که شابلوسکایا از آن سخن می‌گوید. او از مفاهیم مدرن برای مهار سنت استفاده می‌کند، در حالی که خود همچنان در چارچوب سنت (تقسیم جهان به سنی و شیعه) می‌اندیشد. سال‌های جنبش مشروطه که با افزایش نفوذ روسیه و عثمانی در ایران همراه بود، هم‌زمان با تشدید تنش‌های روسیه و عثمانی پیش از درگیری مستقیم نظامی جنگ جهانی اول رخ داد. شابلوسکایا نشان می‌دهد که موضوع حضور عثمانی در ایران به سرعت به موضوعی با اهمیت نمادین بزرگ برای نخبگان اداری عثمانی تبدیل شد که به دنبال ارتقای جایگاه خود در صحنه بین‌المللی بودند. حاسب‌افندی در توجیه توسعه‌طلبی عثمانی در ایران، از گفتمان «رسالت تمدنی» بهره می‌گرفت. شابلوسکایا بر این نکته تأکید دارد که هدف نهایی حاسب‌افندی، نه حذف کامل نفوذ روسیه و بریتانیا از ایران، بلکه کسب «حق حضور» مشروع برای عثمانی در کنار سایر قدرت‌ها بود. او در یکی از گزارش‌های خود تصریح می‌کند: «ما باید حداقل تلاش کنیم تا استان‌های مرزی ایران را از امپراتوری روسیه دور کنیم [...]، پس از تثبیت این اصل نمی‌توانیم بهتر از این عمل کنیم که جایگاهی را که به طور طبیعی شایسته ماست، در کنسرسیوم قدرت‌های حاکم بر سرنوشت این پادشاهی ادعا کنیم» (Shablovskaya, 2025: ۸۸۰).

شابلوسکایا این موضع را امپریالیسم تقلیدی می‌نامد که در آن عثمانی با تقلید از سیاست‌های روسیه و بریتانیا در ایران، سعی در ارتقای جایگاه نمادین خود در نظام

بین‌المللی تحت سلطه غرب داشت. شابلوسکایا می‌نویسد: «حاسب افندی اکنون الگوهای قرن‌ها روابط ایران و عثمانی را به عنوان بخشی از مأموریت تمدنی عثمانی در مورد پیرامون قبیله‌ای چارچوب‌بندی کرد، گفت‌وگویی که ارزش نمادین جدیدی به نفوذ عثمانی در ایران در نظام بین‌المللی تحت سلطه غرب بخشید» (Shablovskaya, 2025: 881-885). به عبارت دیگر، حاسب افندی سنت را در لباس مدرن پوشاند: مداخله عثمانی در ایران که ریشه در الگوهای سنتی (حکومت‌های حائل، ایلات، مرزهای سیال) داشت، با گفتمان رسالت تمدنی که ریشه در شرق‌شناسی اروپایی داشت، توجیه می‌شد. این تلفیق دوباره، «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» را به خوبی نشان می‌دهد که شابلوسکایا به عنوان مفهوم محوری پژوهش خود معرفی کرده است. حاسب افندی همچنین برای حل تنش‌های مرزی ایران و عثمانی بدون درگیرشدن در فرآیند طاقت‌فرسای تحدید حدود، پیشنهاد ایجاد منطقه‌ای خودمختار در شمال غرب ایران را مطرح کرد و گفت: «هر چقدر این موضوع حساس باشد، من از هر فرصتی برای گفتن چند کلمه در این باره به حضرت نایب‌السلطنه استفاده کردم که اخیراً ایده جداسازی نواحی ساوجبلاغ، ارومیه و خوی از حکومت عمومی آذربایجان و تشکیل یک حکومت جداگانه با ریاست یک مرد با وزن، تجربه و نسبتاً طرفدار [امپراتوری] را به او پیشنهاد کردم» (Shablovskaya, 2025: 881).

پیشنهاد حاسب افندی برای ایجاد حکومت (واحد خودمختار) در شمال غرب ایران، نشان‌دهنده تداوم الگوهای پیشامدرن در سیاست خارجی عثمانی است، علیرغم گفتمان مدرن رسالت تمدنی در سنت عثمانی، حکومت واحدهای خودمختاری بودند که از مداخله مستقیم دولت مرکزی معاف بودند و توسط رؤسای قبایل محلی اداره می‌شدند. حاسب افندی با طرح این پیشنهاد، در واقع به الگوی سنتی مرزهای حائل و حکومت‌های دست‌نشانده بازمی‌گشت، اما این بازگشت را با گفتمان مدرن حل بحران و تثبیت نظم توجیه می‌کرد. این تضاد میان عمل (الگوهای سنتی) و گفتمان (رسالت تمدنی مدرن)، بار دیگر «درهم‌تنیدگی» گفتمان عثمانی را نشان می‌دهد که شابلوسکایا از آن سخن می‌گوید: عثمانی در عین حال که خود را مدرن و متمدن معرفی می‌کرد، در عمل از الگوهای سنتی استفاده می‌نمود. این دوگانگی، نه یک تناقض، بلکه بخشی از ماهیت درهم‌تنیده گفتمان عثمانی است.

سفارت عثمانی، علمای نجف و بازتعریف مسئله مشروعیت

یکی از ابعاد کمتر بررسی شده در روابط ایران و عثمانی در آستانه انقلاب مشروطه، پیوند میان فعالیت‌های سفارت عثمانی در تهران و تحولات حوزه‌های علمیه نجف و کربلا است. در سال‌های منتهی به مشروطه، شهرهای مقدس نجف و کربلا که در قلمرو امپراتوری عثمانی قرار داشتند، به یکی از مهم‌ترین مراکز تولید اندیشه سیاسی شیعه تبدیل شدند. حضور مراجع بزرگی چون آخوند ملاً محمدکاظم خراسانی، میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی موجب شد که بخشی مهم از مشروعیت دینی نهضت مشروطه از خارج از مرزهای ایران و در قلمرو عثمانی تولید شود (آدمیت، ۱۳۵۶: ۳۰۵). این وضعیت، دولت عثمانی را با پارادوکسی اساسی مواجه ساخته بود. از یک سو، باب عالی ناگزیر بود روابط خود را با مراجع شیعه حفظ کند؛ اما از سوی دیگر، گسترش نفوذ سیاسی روحانیت شیعه، نگرانی‌های امنیتی جدی برای اسلامبول ایجاد می‌کرد. شابلوسکایا نشان می‌دهد که حاسب افندی نفوذ مجتهدان نجف را نه صرفاً از منظر اختلافات مذهبی، بلکه در ارتباط با امنیت داخلی امپراتوری عثمانی، مسئله قبایل عراق و سیاست مرزی تحلیل می‌کرد (Nakash, 1994: 45-67). آخوند خراسانی با نظریه سکولاریته دینی، در غیاب امام معصوم، نظام مشروطه را «غیرمشروع عادل» بر «غیرمشروع جابر» (استبداد) ترجیح داد و مخالفت با مشروطه را به منزله دشمنی با امام دوازدهم تلقی کرد (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۰۸-۲۰۶).

تحلیل تطبیقی سفارت‌های خارجی در تهران

بررسی اسناد وزارت خارجه روسیه، گزارش‌های وزارت خارجه بریتانیا، مکاتبات دیپلمات‌های روس و منابع دست اول ایرانی نشان می‌دهد که هر چهار سفارت (روسیه، بریتانیا، آلمان و عثمانی) در فضای سیاسی تهران حضور داشتند، اما منطق حضور، شیوه مداخله و نوع سرمایه سیاسی آنان کاملاً متفاوت بود.

سفارت روسیه؛ دیپلماسی مبتنی بر بی‌اعتمادی ساختاری و مداخله نظامی: اسناد وزارت خارجه روسیه در باره مأموریت نیکلای هارتویگ^۱ نشان می‌دهد که نگاه دستگاه دیپلماسی روسیه به انقلاب مشروطه بر پایه بی‌اعتمادی نسبت به ظرفیت جامعه ایران برای پذیرش حکومت قانون استوار بود. هارتویگ در گزارش‌های خود، مشروطه را بازتابی از انقلاب ۱۹۰۵م. روسیه می‌دانست، اما تأکید می‌کرد که به سبب خلق‌و‌خوی و ساختار اجتماعی ایران، استقرار واقعی مشروطه برای دهه‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود. سفارت روسیه نه به عنوان

^۱. Nikolay Hartwig

میانجی سیاسی، بلکه به عنوان مرکز هماهنگی حمایت از محمدعلی شاه و نیروهای ضد مشروطه عمل کرد. اولتیماتوم روسیه به دولت مشروطه در سال ۱۳۲۹ق. / ۱۹۱۱م. نشان‌دهنده نهایت موضع خصمانه روسیه بود (کسروی، ۱۳۳۰: ۳۶۴).

سفارت بریتانیا؛ مدیریت بحران و دیپلماسی دوگانه: گزارش‌های سسیل اسپرینگ‌رایس^۱ کاردار بریتانیا در تهران نشان می‌دهد که وزارت خارجه بریتانیا از یک سو نگران گسترش نفوذ روسیه در ایران بود و از سوی دیگر، از بی‌ثباتی سیاسی بیم داشت. پذیرش متحصنان در باغ سفارت بریتانیا در تابستان ۱۲۸۵ش. / ۱۹۰۶م. که طی آن حدود ۱۴۰۰۰ نفر تحصن کردند، نه ناشی از حمایت ایدئولوژیک از مشروطه، بلکه اقدامی در چارچوب مدیریت بحران و حفظ نفوذ سیاسی بریتانیا بود (نامه اسپرینگ‌رایس، ۱۹۰۶، اسناد وزارت خارجه بریتانیا). توافقنامه ۱۹۰۷م. میان روسیه و بریتانیا نشان داد که در بزنگاه‌های راهبردی، حفظ موازنه امپراتوری بر حمایت از حاکمیت ملی ایران ترجیح داده می‌شود.

سفارت آلمان؛ «دیگری آرمان‌شهر» در پوشش رقابت‌های امپریالیستی: برخلاف روسیه و بریتانیا که به عنوان استعمارگران سنتی شناخته می‌شدند، آلمان به عنوان یک قدرت نوظهور و رقیب انگلستان، در تخیل سیاسی مشروطه‌خواهان، «دیگری آرمان‌شهر» بازنمایی می‌شد. با این حال، گفتمان آرمان‌شهری آلمان در عمل، در چارچوب «پدرسالاری پنهان» معنا می‌یافت.

سفارت عثمانی؛ شبکه فراملی و عاملیت گفتمانی: در مقابل این سه الگو، سفارت عثمانی واجد ویژگی متفاوتی بود. اسناد آرشیو عثمانی و گزارش‌های حسین حاسب‌افندی نشان می‌دهد که دیپلمات‌های عثمانی نیز همانند هم‌تایان روس و انگلیسی خود، جامعه ایران را از منظر نظم سیاسی، امنیت مرزها و منافع دولت متبوع‌شان ارزیابی می‌کردند. با این حال، ابزار تحلیل آنان صرفاً ژئوپلیتیک نبود. تفاوت بنیادین سفارت عثمانی با سفارت‌های روسیه و بریتانیا در نوع شبکه ارتباطی آن نهفته بود. برخلاف دو قدرت اروپایی که ارتباط آنان عمدتاً به دربار، رجال سیاسی و دستگاه اداری محدود می‌شد، سفارت عثمانی در متن شبکه‌ای گسترده از روحانیان نجف، بازرگانان تبریز و استانبول، روزنامه‌نگاران فارسی‌زبان، انجمن سعادت، مهاجران سیاسی و روشنفکران ایرانی قرار داشت (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۷۲).

^۱. Sir Cecil Spring Rice

سفارت عثمانی به مثابه کارگزار گفتمانی عثمانی

بررسی مجموعه اسناد، گزارش‌های دیپلماتیک، مطبوعات فارسی‌زبان عثمانی و شبکه‌های ارتباطی نخبگان ایرانی و عثمانی نشان می‌دهد که سفارت عثمانی در تهران را نمی‌توان صرفاً یک نمایندگی رسمی سیاسی در معنای متعارف آن دانست. این نهاد در سال‌های انقلاب مشروطه، علاوه بر ایفای وظایف دیپلماتیک به یکی از مهم‌ترین کانون‌های تولید، انتقال و بازتولید مفاهیم سیاسی میان دو کشور تبدیل شد. به بیان دیگر، سفارت عثمانی نه تنها واسطه ارتباط میان باب‌عالی و دولت قاجار بود، بلکه در شکل‌دهی به گفتمان اصلاح، قانون، نظم، تمدن و حتی بازنمایی «دیگری ایرانی» نیز نقشی فعال و اثرگذار ایفاء می‌کرد. از این منظر، عملکرد سفیرانی چون شمس‌الدین بیگ و حسین حاسب افندی را باید مکمل یکدیگر و نه متعارض دانست. شمس‌الدین بیگ در مقطع آغازین انقلاب مشروطه بر مدیریت بحران، حفظ روابط رسمی با دولت قاجار و جلوگیری از گسترش بی‌ثباتی در مرزهای شرقی عثمانی تمرکز داشت. در مقابل، حاسب افندی که پس از استقرار نسبی نظام مشروطه به تهران آمد، کوشید همان سیاست را در قالب مفاهیم جدیدی چون تمدن، نظم، دولت کارآمد، پیشرفت و امنیت صورت‌بندی نظری کند. شابلوسکایا نشان می‌دهد که حاسب افندی در توجیه حضور عثمانی در ایران از گفتمان «رسالت تمدنی» بهره می‌گرفت. او ایران را کشوری توصیف می‌کرد که به دلیل ضعف نهادهای اداری، ناتوانی دولت مرکزی و ناامنی راه‌های ارتباطی، توانایی تأمین نظم عمومی را از دست داده است و حضور فعال‌تر عثمانی نه تنها با منافع امپراتوری سازگار است، بلکه به برقراری ثبات در مناطق مرزی نیز کمک می‌کند (Shablovskaya, ۲۰۲۵: ۸۷۹-۸۸۱).

نتیجه‌گیری

سفارت عثمانی در تهران در سال‌های انقلاب مشروطه نه یک نهاد منفعل و صرفاً پناهگاهی، بلکه کارگزاری گفتمانی بود که در شبکه‌ای پیچیده از مناسبات قدرت، دین و سیاست عمل می‌کرد. شمس‌الدین بیگ با میانجیگری در بحران بست‌نشینی شاه عبدالعظیم و ارسال پیام‌های حمایت‌آمیز به رهبران مشروطه، نقش کلیدی در مشروعیت‌بخشی به جنبش مشروطه ایفاء کرد. از سوی دیگر، سفارت عثمانی با فراهم آوردن فضایی امن برای تحصن پنج‌ماهه مشروطه‌خواهان در دوره استبداد صغیر، به مشروعیت‌بخشی دینی به نظام مشروطه کمک نمود. با این حال، حسین حاسب افندی با تکیه بر مفاهیمی چون «چرخه ابدی تاریخ ایران»، «بی‌نظمی عشایر» و «فساد موروثی رهبران»، تصویری از ایران ارائه داد که در آن

دولت قاجار ناتوان، جامعه‌ای عقب‌مانده و نیازمند هدایت از سوی همسایه متمدن خود (عثمانی) ترسیم می‌شد. آنچه مقاله حاضر با بهره‌گیری از دیدگاه شابلوسکایا نشان می‌دهد، این است که دوگانگی، نه یک استثنا، بلکه قاعده اصلی روابط ایران و عثمانی در عصر مشروطه بود. این دوگانگی در چند سطح قابل مشاهده است: سطح نخست، دوگانگی در کارکرد سفارت عثمانی (هم‌زمان حامی مشروطه‌خواهان و بازتولیدکننده گفتمان عقب‌ماندگی). سطح دوم، دوگانگی در هویت دیپلمات‌های عثمانی (هم‌زمان نماینده دولت و عضو شبکه‌های روشنفکری). سطح سوم، دوگانگی در گفتمان عثمانی (هم‌زمان اتحاد اسلام و رسالت تمدنی). سطح چهارم، دوگانگی در خود روابط دو دولت (همگرایی فرهنگی و واگرایی سیاسی). این دوگانگی‌ها، همه از یک ریشه سرچشمه می‌گیرند: «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» که در آن سنت و مدرنیته، شرق و غرب، اسلام و سکولاریسم به گونه‌ای تناقض‌آمیز در هم آمیخته‌اند.

رفتار دوگانه سفارت عثمانی-هم‌زمان حمایت از مشروطه‌خواهان (در مقطع تحسن) و بازتولید گفتمانی مبتنی بر عقب‌ماندگی ایران در گزارش‌های حاسب‌افندی-را می‌توان در چارچوب پدرسالاری دیپلماتیک تحلیل کرد؛ رویه‌ای که در آن قدرت‌های خارجی با تلفیق زبان خیرخواهی و برتری‌جویی، مداخله خود را در امور داخلی کشورها توجیه می‌کنند. شابلوسکایا به درستی اشاره می‌کند که ماهیت درهم‌تنیده مفاهیم متأخر عثمانی و همچنین سلسله مراتب اجتماعی موجود، عواملی مهم در شکل‌گیری سیاست عثمانی در قبال ایران بودند. سفارت عثمانی در تهران عرصه‌ای بود که این تناقضات در آن به صورت روزمره بازتولید می‌شد و به همین دلیل، مطالعه آن کلیدی برای فهم نه تنها روابط ایران و عثمانی، بلکه بحران هویت و مدرنیته در جهان اسلام عصر مشروطه است. همانگونه که شابلوسکایا تأکید می‌کند که امپریالیسم و شرق‌شناسی عثمانی نسبت به همسایه شرقی‌اش صرفاً بازتابی از اضطراب‌های فرهنگی نخبگان بوروکراتیک متأخر عثمانی بود که هویت‌های در حال تغییر، موقعیت اجتماعی و پیشینه‌های نهادی آنها متغیرهای مهم در شکل‌گیری ایده «دیگری» ایرانی بودند. وی با مفهوم «شرق‌شناسی درهم‌تنیده» ابزاری تحلیلی ارائه می‌دهد که امکان عبور از تقابل‌های دوتایی (سنت/مدرنیته، شرق/غرب و اسلام/سکولاریسم) را فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که گفتمان عثمانی، محصول درهم‌تنیدگی این تقابل‌ها و نه انتخاب یکی از آنها است. این رویکرد، نه تنها برای مطالعه روابط ایران و عثمانی، بلکه برای فهم کلی‌تر تاریخ‌اندیشه در جهان اسلام عصر مشروطه چارچوبی ثمربخش ارائه می‌دهد.

فهرست منابع و مآخذ

اسناد:

آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: سند شماره ۵- پوشه ۲۵- کارتن ۲۳- سال ۱۳۲۴ق.
آرشیو اسناد وزارت امور خارجه روسیه: سند شماره ۱۴۴- پوشه ۴۸۸- کارتن ۶۰۴- سال ۱۹۰۷م.
آرشیو اسناد دولتی نخست‌وزیری عثمانی: سند شماره ۶۷/۱۴۵- پوشه ۱۴۵- کارتن ۶۷- سال ۱۹۰۹-۱۹۱۳م.
آرشیو اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا: سند شماره ۸۲۵/۲۴۸- پوشه ۲۴۸- کارتن ۸۲۵- سال ۱۹۰۶م.

کتاب‌ها و مقاله‌ها:

آدمیت، فریدون (۱۳۵۶)، اندیشه‌های سیاسی در عصر قاجار، تهران: خوارزمی.
_____ (۱۳۹۰)، اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار)، تهران: خوارزمی.
اتحادیه، منصوره (۱۳۷۳)، پیدایش و تحول احزاب سیاسی در مشروطه، تهران: نشر تاریخ ایران.
افشار، ایرج (۱۳۶۴)، خاطرات محمود خان علامیر (احتشام‌السلطنه)، تهران: زوار.
بشیری، احمد (۱۳۶۷)، کتاب نارنجی (گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری در باره انقلاب مشروطه ایران)، تهران: نشر نو.
حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران: امیرکبیر.
حضرتی، حسن (۱۳۸۹)، مشروطه عثمانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
_____ (۱۳۸۹)، مشروطه ایران به روایت آرشیو عثمانی، تهران: نشر لوگوس.
_____ «میرزا رضا ارفع‌الدوله و کارنامه سفارت عثمانی»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۳۸۹، سال سیزدهم، شماره ۲۵، صص. ۱۴۲-۱۲۱.
گزیده اسناد ایران و عثمانی (دوران قاجاریه) (۱۳۷۲)، به‌اهتمام محمدحسن کاووسی عراقی، تهران: واحد نشر اسناد وزارت امور خارجه.
دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۲)، حیات یحیی (خاطرات)، تهران: عطایی.
سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷)، ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، تهران: اساطیر.
شریف‌کاشانی، محمدمهدی (۱۳۶۲)، واقعات اتفاقیه، به‌کوشش: منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.
عین‌السلطنه، قهرمان میرزا (۱۳۷۱)، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، تهران: اساطیر.
کسروی، احمد (۱۳۸۴)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر.
کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۴۶)، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: امیرکبیر.
ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۳)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: علمی.

نشریات:

روزنامه اختر، شماره ۶۳۰، ۱۰ محرم ۱۳۲۷ ق. / ۱۱ بهمن ۱۲۸۷ ش.
روزنامه حبل‌المتین، شماره ۵۰، ۵ شعبان ۱۳۲۶ ق. / ۱۰ شهریور ۱۲۸۷ ش.
روزنامه شورای امت، شماره ۱۱۸۰۴، جمادی‌الثانی ۱۳۳۵ ق. / ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۷ م.

غیر فارسی:

- Atabaki, Touraj (2000), *Azerbaijan, Ethnicity and the Struggle for Power in Iran*, London: I.B. Tauris.
- Ateş, Sabri (2013), *Ottoman-Iranian Borderlands, Making a Boundary, 1843-1914*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Deringil, Selim (1998), *The Well-Protected Domains, Ideology and the Legitimation of Power, in the Ottoman Empire, 1876-1909*, London: I.B. Tauris.
- Gürpınar, Doğan (2014), *Ottoman Imperial Diplomacy, A Political, Social and Cultural History*, London: I.B. Tauris.
- Nakash, Yitzhak (1994), *The Shi'is of Iraq*, Princeton: Princeton University Press.
- Shablovskia, Alisa (2025), *Between Paternalism and Orientalism, Ottoman Diplomacy and the Iranian*.